



بخش پنج: پولدارها، سرمایه‌گذاری می‌کنن

اغلب توی جهان واقعی، این باهوش‌ها نیستن که پیشرفت می‌کنن، بلکه شجاع‌ها هستن.

دیشب، از نوشتن دست کشیدم و برنامه‌ای درباره زندگی الکساندر گراهام بل دیدم. بل تازه تلفنش رو ثبت کرده و زحمتش زیاد شده بود؛ چون نیاز به اختراع جدیدش خیلی زیاد بود. از اونجا که نیاز به شرکت بزرگ‌تری داشت، رفت پیش غول زمان، یعنی وسترن یونیون، و ازشون پرسید که می‌خوان حق انحصاری و شرکت کوچیکش رو بخرن. بل صد هزار برا کل پکیج می‌خواست. رئیس وسترن یونیون سرش داد زد و ردش کرد و گفت که قیمتش خنده‌داره. بعد از اون، صنعت مولتی‌میلیون دلاری شکل گرفت و ATST متولد شد.

بلافاصله بعد از ماجرای الکساندر گراهام بل خبر عصرگاهی شروع شد. اخبار از کارکنانی گفت که از یک شرکت اخراج شده بودن. اونا عصبانی بودن و از کار غیرمنصفانه‌ی رئیسشون شکایت داشتن. سرپرست یکی از بخشای شرکت که حدوداً ۴۵ ساله بود، همسر و دو فرزندش رو بیرون شرکت گذاشته بود و التماس می‌کرد تا نگهبان اجازه

بده اون بره با رئیسشون حرف بزنه تا اخراجش نکنن. اون به تازگی خونه‌ای خریده بود که می‌ترسید از دستش بده. دوربین روی او که التماس می‌کرد مانده بود تا همه دنیا ببینند. نیاز نیست که بگم این موضوع چقدر توجه من رو جلب کرد.

من از سال ۱۹۸۴ به طور حرفه‌ای آموزش می‌دم. تجربه بزرگیه و پاداش بزرگی هم داشت. البته حرفه آزاردهنده‌ای هم هست. من به هزاران نفر آموزش دادم و یه چیز تو ی همه مون می‌بینم که خودم هم شاملش می‌شم. همه ما توانایی و استعداد زیادی داریم، اما تنها چیزی که ما رو به عقب می‌رونه، مربوط به کمبود اطلاعات تکنیکی نیس، بلکه درجاتی از عدم اعتماد به نفسه. بعضی‌ها بیشتر از سایرین حرکت می‌کنن؛ چون به خودشون مطمئنن.

وقتی مدرسه رو ترک می‌کنیم، می‌دونیم که زیاد رتبه دانشگاه یا نمرات عالی مطرح نیس. توی جهان واقعی و خارج از محدوده آکادمیک، چیزی بیش از نمره لازمه. من شنیدم خیلی چیزها هست؛ حرص، پررویی، امتناع، گستاخی، بی‌پروایی، جسارت، زیرکی، جرأت، سرسختی و استعداد. این عامل، هرچی که اسمش باشه، در نهایت تعیین می‌کنه که آینده کسی خیلی بیشتر از نمرات مدرسه‌ای اون اهمیت داره.

درون هر کدوممون، یکی از این خصوصیات شجاعت، استعداد و جرأت وجود داره. با وجود این خصوصیات، کسانی هستن که می‌تونن روزانو خم بشن و در صورت لزوم، درخواست کنن. بعد از یه سال کار توی ویتنام به عنوان خلبان نیروی دریایی، هر دو شخصیت درونم رو شناختم. هیچ‌کدوم بهتر از اون یکی نبود.

به عنوان یه معلم فهمیدم ترس و عدم اعتماد به نفس بود که جلو استعداد من رو می گرفت. اینکه می دیدم دانش آموزهام جواب سؤالها رو می دونن، ولی جرأت عمل ندارن، دلم رو می شکست. پس فرد باهوش نیس که به پیش می ره، بلکه شخص شجاعه که پیشرفت می کنه. تجربه شخصی من می گه که نبوغ مالی شما به دو دانش تکنیکی به همراه جرأت نیاز داره. اگه ترس زیاد باشه، نبوغ اون شخص رو خنثی می کنه. توی کلاس هام، دانش آموزان رو وادار می کنم ریسک پذیری رو بیاموزن، شجاع باشن و اجازه بدن نبوغشون اون ترس رو به قدرت و شجاعت تبدیل کنه. برا بعضی ها جواب می ده و دیگرون رو به وحشت می ندازه. من فهمیدم که اغلب مردم، وقتی موضوع پول به میون می آد، با احتیاط عمل می کنن. می پرسن: «چرا ریسک؟» «چرا باید خودم رو اذیت کنم و میزان آی کیوی مالی ام رو افزایش بدم؟» «چرا باید به لحاظ مالی باسواد بشم؟» من جواب می دم: «برای داشتن انتخاب بیشتر.»

توی سال های آینده، تغییرات بزرگی اتفاق می افته. افراد بیشتری مثل الکساندر گراهام بل وجود خواهند داشت. افراد زیادی مثل بیل گیتس پیدا می شن و شرکت های بزرگ و موفق مثل ماکروسافت توی سراسر جهان به وجود می آد. همچنین ورشکستگی، اضافه نکردن نیرو و تعدیل نیرو هم بیشتر می شه.

چرا خودتون رو اذیت کنین و آی کیوی مالی تون رو بالا ببرین؟ هیچ کس جز خود شما نمی تونه جواب این سؤال رو بده. با این حال، می تونم بهتون بگم چرا من این کار رو می کنم. این کار رو می کنم چون مشتاق تغییرم. دلم می خواد از میلیون دلار درآوردن لذت ببرم تا اینکه نگران این باشم که مبادا اضافه حقوق نگیرم. دوره ما، هیجان انگیزترین

دوره و بی نظیرترین تاریخ جهان. نسل های بعد از این، افراد به این دوره نگاه می نندازن و می گن که چه دوره هیجان انگیزی بود.

خب چرا خودتون رو اذیت کنین و آی کیوی مالی تون رو بالا ببرین؟ چون اگه این کار رو بکنین، حسابی پیشرفت می کنین، و اگه چنین نکنین، این دوره زمانی، یه دوره ترسناک می شه. زمانی افرادی رو می بینیم که شجاعانه به جلو پیش می رن، در حالی که بقیه به زندگی کهنه شون چسبیدن.

سیصد سال پیش، زمین ثروت محسوب می شد. اون زمان کسانی که زمین داشتن، ثروت هم داشتن. بعدها ثروت توی کارخونه و تولید بود و آمریکا به حکم فرمایی رسید. صنعتگران صاحب ثروت شدن. مسأله اینه که اطلاعات به سرعت نور توی سراسر جهان می چرخه. ثروت جدید نمی تونه توسط مرزها احاطه بشه، در حالی که ثروت های قدیم مثل زمین و کارخونه این طور بودن. تغییرات سریع تر و چشمگیرتر رخ می دن و شمار مولتی میلیونها افزایش خواهد یافت.

امروز افراد زیادی رو می بینم که سخت کار می کنن؛ چون به عقاید پوسیده شون چسبیدن. اونها می خوان اوضاع مثل سابق بمونه و مقابل تغییر مقاومت می کنن. افرادی رو می شناسم که شغل یا خونه شون رو از دست می دن و تکنولوژی، وضعیت اقتصادی یا کارفرماشون رو مقصر می دونن. متأسفانه نمی دونن که مشکل خودشون هستن. عقاید کهنه، بزرگ ترین مانع اونهاست؛ چون به این پی نمی برن که اگه ایده یا روش انجام کاری، دارایی دیروز بوده، دیروز رفته و تموم شده.

یه روز عصر آموزش می دادم که چطور با استفاده از بازی روی تخته ای (ابزاری که برای تدریس اختراع کرده بودم)، جریان وجوه نقد رو می شه

سرمایه‌گذاری کرد. دوست یکی از دانش‌آموزهام اومده بود به کلاس ملحق بشه. این شخص، اخیراً طلاق گرفته بود و حسابی تو جریان طلاق، خودش رو باخته بود و دنبال یه سری جواب می‌گشت. دوستش فکر کرد این کلاس ممکنه کمکش کنه.

بازی طراحی شده بود تا به افراد بفهمونه که پول چقدر کار می‌کنه. توی بازی، اونها دربارهٔ تعامل صورت درآمد با ترانزنامه یاد می‌گیرن. می‌آموزن چطور جریان نقدی بین این دو و مسیر رسیدن به ثروت از طریق تلاش برای افزایش جریان نقدی ماهانه شما، از ستون دارایی به نقطه‌ای می‌رسه که از هزینه‌های ماهانه شما پیشی بگیره. زمانی که شما این رو انجام بدین، می‌تونین از سگ‌دویی خارج بشین و به نقطهٔ سرعت برسین. همون‌طور که گفتم، بعضی‌ها عاشق بازی‌ان و سایرین بازی رو از دست می‌دن. این زن یه فرصت ارزشمندی رو از دست داد تا چیزی رو بیاموزه. توی راند اول، اون یه کارت ابزار کشید با عکس قایقی روی اون. اولش خوشحال شد: «اوه، من یه قایق دارم.» وقتی دوستش سعی کرد توضیح بده که چطور اعداد روی صورت درآمد و ترانزنامه اون کار می‌کنن، ناامید شد؛ چون هیچ‌وقت ریاضی رو دوست نداشت. بقیه منتظر بودن، در حالی که دوستش به توضیح راجع به رابطهٔ بین صورت درآمد، ترانزنامه، و جریان نقدی ماهیانه ادامه می‌داد. وقتی فهمید که اعداد چطور کار می‌کنن، به ذهنش خطور کرد که قایقش، زندگی اون رو خورد. بعداً توی بازی، تعدیل برقرار شد و یه بچه هم داشت. بازی وحشتناکی برای اون بود. بعد کلاس، دوستش پیش من اومد و گفت که اون نگرانه. اون به کلاس اومده بود تا دربارهٔ سرمایه‌گذاری چیزی یاد بگیره، ولی از این بازی احمقانه خوشش نیومد.